

چکیده

پس از تهاجم نیروهای ائتلاف به افغانستان و عراق، بحث از موانع تحقق و تثبیت دموکراسی در خاورمیانه به‌طور جدی‌تری مورد توجه پژوهشگران مسایل منطقه قرار گرفته است. براساس مطالعه حاضر، مهم‌ترین موانع در این مسیر عبارت است از: ناسازگار نشان دادن اسلام و دموکراسی، دیرینگی رژیم‌های اقتدارگرا و گسترش نظامی‌گری در منطقه. اگر دو مورد نخست، چالشی آشکار در برابر حاکمیت دموکراسی در خاورمیانه به‌شمار می‌آیند، مسئله سوم (گسترش نظامی‌گری که به‌ویژه در حمله به عراق متجلی شده است)، موجب آن می‌شود که دموکراسی به یک ابزار و یا بهانه در دست قدرتهای فرا منطقه‌ای تبدیل شود. از این‌رو نتیجه گرفته شده است که تلاش سیاست‌گذاران آمریکایی برای گسترش دموکراسی احتمالاً موجب شکل‌گیری دموکراسی اصیل و فرهنگ دموکراتیک در خاورمیانه نخواهد شد.

کلید واژه‌ها: اقتدارگرایی، نظامی‌گری، جهانی‌شدن، سکولاریسم، دموکراسی
هدایت‌شده، منطقه خاورمیانه

* دکتری علوم سیاسی و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد نوشهر و چالوس
فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۴، صص ۱۷۲ - ۱۴۳

هنگامی که از آموزه مردم‌سالاری (دموکراسی) در خاورمیانه سخن گفته می‌شود، بیم و امید در کنار هم می‌نشینند؛ زیرا روایت آمریکایی از دموکراسی بیمناک‌کننده است و در عین حال استقرار و نهادینه‌سازی مردم‌سالاری در منطقه، یک آرمان ملی و آرزوی تاریخی به‌شمار می‌آید. اگر نگاهی به سیر تحول کشورهای جهان بیفکنیم، به دو گزاره خواهیم رسید: نخست اینکه، دموکراسی گستره‌ای دارد که باید با عنایت به محیط فرهنگی و ساختار اجتماعی هر سرزمینی مورد آزمون قرار بگیرد، و دوم آنکه رویکرد حداکثری به استقرار دموکراسی در خاورمیانه با توجه به تفاوتها و تمایزات فرهنگی و تمدنی ملل، مقتضای عقلانیت نیست. از این‌رو، در عین حال که باید دموکراسی را جهانی ساخت و مردم هر سرزمینی حاکمیت بر سرنوشت سیاسی و اجتماعی خویش را تجربه کنند، باید به بومی‌سازی دموکراسی نیز اندیشید. یکی از مهم‌ترین وجوه جهانی‌شدن، جهانی‌شدن دموکراسی و تبدیل آن به یک گفتمان مسلط در آینده جامعه بشری خواهد بود. از این‌رو، انزوا، انفعال و یا مقاومت در برابر دموکراسی، هم موجب تأخر شکوفایی تاریخی می‌گردد و هم اینکه با تدبیر حکومتی سازگار نیست. حکومت‌های منطقه خاورمیانه باید دموکراسی را داوطلبانه و فعالانه در سرزمین خود به تجربه و آزمون بگذارند. جهانی‌شدن دموکراسی با تحمیل دموکراسی سازگار نیست و این مسئله بر دشواری آزمون دموکراسی می‌افزاید. تحولات سیاسی عراق بعد از فروپاشی حزب بعث و رژیم صدام حسین دلالت بر آن می‌نماید که بین دموکراسی و نظامی‌گری (میلیتاریسم) تضاد آشکاری وجود دارد.

سخن از امکان یا امتناع دموکراسی در خاورمیانه، به‌طور طبیعی ما را به مقوله چالش‌های دموکراسی رهنمون می‌سازد. به‌علاوه، امروزه از ضرورت و نیاز خاورمیانه به آموزه‌های دموکراسی سخن گفته می‌شود؛ زیرا حل و فصل کشمکش‌های قومی، مذهبی و فرهنگی در درون کشورهای منطقه از یک‌سو و منازعات و مناقشات مرزی در روابط بین کشورهای منطقه از سوی دیگر و نیز خنثی‌سازی تهدیدهای بین‌المللی به‌ویژه

تهدیدهای ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک در گرو استقرار و نهادینه‌سازی دموکراسی و فرهنگ دموکراتیک است. از این‌رو علاقه نویسنده موجب شده است که مقاله حاضر پاسخ به این پرسش اصلی را عهده‌دار گردد: چالشهای عمده دموکراسی در خاورمیانه چیست؟ فرضیه‌ای که مورد سنجش قرار می‌گیرد، این است که مهم‌ترین چالشهای دموکراسی در خاورمیانه عبارت است از: ناسازگار نشان دادن اسلام و دموکراسی، دیرینگی رژیمهای اقتدارگرا و گسترش نظامی‌گری در منطقه.

نسبت میان اسلام و دموکراسی

مهم‌ترین چالش نظری در منطقه خاورمیانه این است که نسبت بین مذهب و دموکراسی چگونه تبیین می‌گردد؟ این چالش نه تنها در خاورمیانه رخ می‌نماید، بلکه بعد از حوادث یازدهم سپتامبر، مسلمانان آمریکایی هم تلاش خود را به این معطوف داشته‌اند که هویت دینی خود را بازسازی نمایند و مناسبات داخلی خود را بر پایه حقوق مدنی و فرهنگ دموکراتیک تنظیم کنند.^۱ توجه به این گزاره ضروری است که همان‌طور که هر قرائتی از دموکراسی با اسلام سازگاری ندارد، هر قرائتی از اسلام را هم نمی‌توان با دموکراسی جمع کرد. بدیهی است که با قرائت طالبانی از اسلام و گروههایی که «سلفیه» نامیده می‌شوند، نمی‌توان جامعه‌ای دموکراتیک داشت، اما اگر برای مثال قرائت «خالد ابوالفضل» در آمریکا یا «عبدالرحمن وحید» در اندونزی یا «انور ابراهیم» در مالزی را مرجع قرار دهیم، می‌توان جامعه‌ای دموکراتیک ساخت.^۲

به‌طور کلی، ارتباط و پیوند تاریخی استواری میان مذهب و سیاست در جهان اسلام وجود دارد. اسلام، قواعد و دستوراتی برای سامان‌دهی جامعه دارد، به‌علاوه، در حیات سیاسی و فرهنگی اعراب هم در طول ربع قرن گذشته تأثیر و نفوذ فراوانی داشته است. از یک‌سو، اتحادیه‌های جدید مسلمانان، گروههای مطالعاتی، سازمانهای رفاهی و نهادهای مالی ظهور پیدا کردند و از سوی دیگر، اسلام در پاسخ به این پرسش که جهان

عرب چگونه باید حکومت کند، تبدیل به یک مرجع مهم گشته است.^۲ تردیدی نیست که تاریخ گذشته نقش تعیین کننده‌ای در نگرش کنونی جوامع اسلامی داشته است و کلید فهم جوامع اسلامی را باید در فهم ساختار عقاید و سنتهای دینی به اجرا گذاشته شده، جستجو نمود. از این رو، گذشته، حال است و از شرایط کنونی تعیین کننده تر تلقی می شود.^۴

جهت تبیین نسبت اسلام و دموکراسی، دو رهیافت اصلی را مورد بررسی قرار می دهیم: رهیافت اول بر ناسازگاری و تباین اسلام و دموکراسی تأکید می ورزد. در این نظریه گفته می شود که دموکراسی نیاز به فضای باز، رقابت، پلورالیسم و تساهل دارد، حال آنکه اسلام، نوعی یکنواختی فکری و انتقادناپذیری از اقتدار مذهبی را تشویق می کند. همچنین گفته شده است که اسلام، غیر دموکراتیک است؛ زیرا حاکمیت را به خداوند واگذار می نماید و قانون الهی باید تمام قواعد حکومتی را تعیین کند. هر اندازه که اسلام و دموکراسی در تئوری با یکدیگر موافق و هم گام باشند، در عمل با هم ناسازگاری دارند.^۵ اما رهیافت دوم بین اسلام و دموکراسی تنافر و تباین نمی بیند. فضای باز، رقابت، تساهل و نوآوری در بین سنتهای دینی هم وجود دارند که بر انطباق و سازگاری دموکراسی و اسلام دلالت می نماید. در این زمینه مطالعاتی در مرکزی به نام «مرکز مطالعه اسلام و دموکراسی»^(۱) که طی سالهای اخیر تأسیس شده است، صورت می گیرد که بر مبنای این پژوهشها، جوهر اسلام، ضد دموکراتیک نیست.^۶ در واقع، این مسئله بستگی به این دارد که اسلام در چه سطحی و چگونه و توسط چه کسانی تفسیر می گردد. به علاوه، چگونه می توان به طور هم زمان هم یک دموکرات بود و هم یک مسلمان.^۷

در رهیافت اول، صرف نظر از تباین ذاتی دموکراسی و اسلام، از دشمنی و خصومت اسلام با مدرنیته هم سخن گفته می شود. در واقع، یکی از نتایج مهم سیر تحول تاریخی اسلام این است که در دنیای امروز، اسلام به دینی تبدیل گشته است که بیشترین

1. Center for the Study of Islam and Democracy

دشمنی را با مدرنیته دارد. این تحول و تطور تاریخی بر تضادهای و ثنویت‌هایی مانند «اسلام و غرب»، «اسلام و مدرنیته»، «اسلام و حقوق بشر» و «اسلام و دموکراسی» دلالت دارد.^۱ در حالی که مطابق رهیافت دوم، اسلام در ذات خویش دینی است که به اندیشه‌ها و آموزه‌های مدرن خیلی نزدیک است. برخی از اصول اسلام در دوره زندگی پیامبر در مدینه با «اسلام لیبرال» مطابقت دارد؛ مانند «اجماع» که با انتخابات دموکراتیک هم‌خوانی دارد و یا «مبايعه» که با نظریه قرارداد اجتماعی مطابقت داده می‌شود.^۲

یکی از پژوهشگران به نام «مارک تسلر» رابطه بین اسلام و دموکراسی را در چهار کشور فلسطین، مراکش، الجزایر و مصر بین سالهای ۱۹۹۶-۱۹۸۸ مورد سنجش قرار داده است. برخی از نتایج این پژوهش عبارتند از: ۱. با وجود مناسبات موفقیت‌آمیز بین اسلام و دموکراسی به نظر می‌آید طبق پژوهشهای انجام شده توسط پژوهشگران جوامع عربی و اسلامی، تأثیر و نفوذ اسلام بر ایستارها و نگرشهای سیاسی کم باشد، هر چند پژوهشهای انجام شده در این چهار کشور یادشده، هم از نظر زمانی و هم از نظر جغرافیایی و نیز سطح تحلیل محدود بوده است. با تشریح وضعیت سیاسی جهان عرب این نتیجه حاصل می‌شود که افراد با تعلقات خاطر شدید اسلامی، به ضرورت از دموکراسی کمتر حمایت می‌نمایند. ۲. با توجه به تفاوت در جنسیت، یکی از الگوهای مهم را می‌توان در این زمینه شناسایی کرد: اگرچه در پژوهش یادشده اغلب هیچ رابطه‌ای بین تعلقات خاطر اسلامی و ایستارهای هم‌سوی دموکراسی وجود ندارد، دینداری فردی زنان در الجزایر و مصر در سال ۱۹۸۸ و نیز حمایت زنان مراکشی و الجزایری از ایده رهبری اسلام در امور اقتصادی و تجاری الگوهای استثنایی به شمار می‌آیند. حتی حمایت زنان از اسلام سیاسی و رهبری مذهبی در امور عامه قابل توجیه است. در واقع، این الگوها دلالت بر آن دارند که حمایت از اسلام سیاسی مستلزم انکار دموکراسی نیست. از سوی دیگر، این پژوهش نشان می‌دهد که زنان در مقایسه با مردان از اوضاع اقتصادی و اجتماعی رضایت کمتری دارند و در عوض، به سیاستهای اتخاذشده در پرتو ارزشهای اسلامی مانند عدالت، برابری و رفاه

اجتماعی تمایل بیشتری دارند.^{۱۰} البته در این پژوهش تصریح شده است که اسلام آن گونه که برخی پژوهشگران غربی ادعا کرده‌اند مانع «دموکراتیک شدن» نیست. در این گونه پژوهشهای موردی، برای مثال در خصوص مصر سال ۱۹۸۸ این نتیجه به دست آمد که حکومت پارلمانی یک الگوی تعریف شده برای نظام سیاسی است و به علاوه، دموکراسی لیبرال به ملی‌گرایی، سوسیالیسم و حکومت اسلامی متمایل است. یا در خصوص مراکش و الجزایر سالهای ۱۹۹۵-۱۹۹۶ این باور وجود داشته است که مذهب باید امور سیاسی، اداری، اقتصادی و تجاری را تنظیم و رهبری نماید.^{۱۱}

در تعیین نسبت اسلام با دموکراسی باید به دو دیدگاه توجه داشت: اول اینکه اسلام را به مثابه یک «سیستم» یا «نظام» تلقی می‌کند. اسمیت، پژوهشگر مطالعات تطبیقی مذاهب، بیان می‌کند که اصطلاح «سیستم» درباره اسلام در قرن بیستم، اصطلاحی رایج و شایع است، هر چند به نظر نمی‌آید که این واژه در قرآن به کار رفته باشد. مفهوم روشن سیستم در اینجا این است که زندگی می‌تواند مطابق یک سیستم تنظیم شود و دغدغه اسلام این است که چنین سیستمی را فراهم نماید.^{۱۲} دیدگاه دوم، این است که اسلام به مثابه مذهب با اسلام به مثابه یک «تمدن» درهم آمیزد.

یکی از پرسشهای اساسی این است که موضع و موقف اسلام و دموکراسی در خاورمیانه چگونه تعیین می‌شود؟ زیرا برخی از چالشها به شناور شدن موقف دموکراسی و اسلام نسبت داده می‌شود. گاهی اوقات این گونه القا می‌گردد که دموکراسی می‌خواهد به جای مذهب بنشیند، یا مذهب جانشین دموکراسی شود. اساساً آیا می‌توان انتظار داشت که دموکراسی، کارکردهای مذهب را به خود اختصاص دهد و یا اینکه مذهب، کارکردهای دموکراسی را به ظهور برساند؟ پاسخ روشن است؛ قرار نیست که مذهب یا دموکراسی به جای هم بنشینند. البته برخی بر این باورند که خود دموکراسی با نوعی از ایمان مذهبی یا آموزه عرفانی پیوند پیدا می‌کند. تیم نیبلاک اظهار می‌کند که «ادبیات خاص منطقه خاورمیانه، یک مفهوم رمانتیکی از طبیعت و عناصر لیبرال دموکراسی عرضه می‌نماید.

مفهومی در قالب یک نماد مذهبی در راستای «دموکراتیک کردن» خاورمیانه با این فرض که لیبرال دموکراسی، سیاست و جامعه ایده‌آل را می‌سازد و خیر مشترک از طریق تصمیم‌گیری افراد منتخب که اراده مردم را متجلی می‌سازند، قابل حصول است.^{۱۳}

از منظر نیپلاک، برای جلوگیری از بروز این سوءتفاهم جدید که دموکراسی را به‌مثابه بدیلی برای مذهب معرفی می‌کند، ضروری است که رویارویی‌ها را کنار گذاشته و بر وجوه مشترک تکیه نماییم. در واقع، نیاز به یک رهیافت ذهنی وجود دارد؛ رهیافتی که به‌موجب آن بتوان دموکراسی موجود را تحت شرایطی برای عامه مسلمانان به‌ویژه منطقه خاورمیانه قابل فهم نمود و از این رهگذر، برای پرکردن شکاف میان تفسیر عرفانی و فهم واقع‌بینانه از اسلام پل ارتباطی برقرار ساخت.^{۱۴} برخی بر این باورند که سکولاریسم برای دموکراسی ضروری نیست و می‌توان دولتی با هویت دینی داشت و در عین حال کارکرد دموکراسی را به‌ظهور برساند.^{۱۵} از سوی دیگر، از «دموکراسی هدایت‌شده» در برخی کشورهای منطقه خاورمیانه از جمله ایران سخن گفته شده است؛ یعنی نوعی از دموکراسی که فقط در قالب شریعت به اجرا گذاشته می‌شود. به عبارت دیگر، سکن هدایت این نوع دموکراسی به‌دست شریعت است و نهادهای سیاسی ویژه‌ای در این راستا تأسیس می‌گردند.^{۱۶}

یکی از فیلسوفان معاصر به‌نام «محمد عابدالجباری» معتقد است که تنها ضامن مشروعیت سیاسی در جوامع اسلامی معاصر، دموکراسی است، به‌طوری که با پاسخگویی به نیازها امکان مدیریت صلح‌آمیز و عقلانی امور عامه را فراهم می‌نماید. اگرچه در برخی جهات به‌ویژه از حیث پاسخگویی به نیازهای جوامع بشری، دموکراسی همانند سایر ایدئولوژیهای مدرن مانند ملی‌گرایی و سوسیالیسم تلقی می‌شود که اخیراً در برخی کشورهای اسلامی برتری و سلطه مختصری یافته بودند، توجه به این نکته ضروری است که هم ملی‌گرایی و هم سوسیالیسم با جو ضدمذهبی همراه بودند.^{۱۷} این نوید را می‌توان داد که دموکراسی در خاورمیانه با تبلیغات ضدمذهبی همراه نباشد. از این رو، باید این

باور را تقویت کرد که دموکراسی، مذهب جدیدی برای بشریت نیست، بلکه ابزارهای مؤثر و کارآمدی را برای مهار قدرت و پاسداری از آزادیهای فردی فراهم می‌نماید. محمد عابدالجباری برای تسهیل در فرایند «دموکراتیک شدن» خاورمیانه پیشنهاد می‌دهد که به جای مفهوم سکولاریزاسیون مفاهیمی مانند عقلانیت و دموکراتیزاسیون به کار گرفته شود؛ زیرا سکولاریزاسیون به یک موضوع مناقشه برانگیز و حساسیت‌آفرین در نزد افکار عمومی جهان عرب تبدیل شده است و کم‌وبیش معادل با غربی‌شدن تلقی می‌گردد، در حالی که آموزه‌ها و مفاهیم اصلی آن یعنی مدیریت عقلانی امور جمعی و دموکراسی قابل انکار نمی‌باشند.^{۱۸} البته شمار زیادی از روشنفکران عرب، وی را به خاطر چنین پیشنهادی مورد انتقاد و حمله شدید قرار دادند.

اقتدارگرایی و رژیمهای دودمانی

یکی از چالشهای پراتیک دموکراسی را باید در ماهیت حاکمیت، ساخت و جوهر حکومت و قدرت سیاسی جستجو نمود. در صورتی که نتوان حاکمیت را به معنی دقیق کلمه به مردم نسبت داد، و حاکمیت به یک خاندان یا دودمان تعلق داشته باشد و منابع کسب قدرت در انحصار اشرافیت دودمانی باشد، زمینه برای ظهور دقایق و ارکان اقتدارگرایی فراهم می‌گردد. اگرچه ساخت قدرت و حکومت در منطقه خاورمیانه از یک الگو تبعیت نمی‌کند، یکی از تحلیلگران در اواخر دهه ۱۹۶۰ در آثار خود، از حکومتهای پادشاهی عربی حوزه خاورمیانه تحت عنوان پادشاهیهای دودمانی یاد می‌کند که آینده‌ای تیره‌وتر و ناامیدکننده دارند و به سمت زوال و فروپاشی می‌روند.^{۱۹} اما از دهه ۱۹۷۰ تا به امروز این پیش‌بینی و سایر پیش‌بینیهای مشابه درخصوص هشت کشور پادشاهی خاورمیانه با شکست روبه‌رو شده است، به‌طوری که تداوم رژیمهای منطقه این حقیقت را آشکار می‌کند که ما نیاز به فهم و درک جدیدی از نهادهای سلطنت در خاورمیانه داریم. چگونه است که این گونه رژیمها باقی ماندند و در معرض فروپاشی قرار نگرفتند، آن هم

در منطقه‌ای که ثبات سیاسی آن همواره متزلزل بوده است و به‌علاوه، خصومت آشکاری نسبت به پادشاهیهای منطقه وجود داشته است.

از آغاز پیدایش دولتهای مستقل عربی بعد از جنگ جهانی دوم، چالشهای فراوانی پیش‌روی اقتدار سیاسی حاکم در منطقه وجود داشته است که می‌توان تحت عنوان بحران اقتدار از آن نام برد. این بحران در سالهای اخیر روبه افزایش بوده است. یک نظریه‌پرداز لبنانی به نام هلال خشان اظهار داشته است که «اقتدارگرایی مهارنشده در خیلی از کشورهای عربی راهی را هموار می‌کند که یک بحران ژرف در تاروپود جامعه به‌وجود آید.» یک روزنامه‌نگار اردنی می‌نویسد: «یکی از ریشه‌های مهم بی‌ثباتی و آشفتگی سیاسی و اقتصادی جهان عرب، اعمال قدرت دولتی مهارنشده است.»^{۲۰} برخی بر این عقیده‌اند که دو آرمان متفاوت، اقتدارگرایی را در منطقه خلیج فارس به‌طور خاص و در خاورمیانه به‌طور عام تایید می‌کند که عبارتند از ترقی‌گرایی و سنت‌گرایی نو.^{۲۱}

یکی از ریشه‌های مهم اقتدارگرایی را باید در عنصر اقتصادی جستجو کرد. اقتدارگرایی معاصر در منطقه خاورمیانه با اکتشاف نفت ظهور یافته است. زمانی که درآمدهای دولت تنها با تکیه بر صادرات نفت تحصیل گردد، آن دولت را به اصطلاح دولت تحصیل‌دار^(۱) می‌نامند و در جامعه‌ای که برپایه دولت تحصیل‌دار (رانتیر) استوار است، مردم به دلیل توزیع ناعادلانه منابع رانتی ناراضی هستند. در واقع، دولت رانتیر دولتی است که با تکیه بر درآمد ارزی حاصل از فروش نفت در بازارهای جهانی و احساس بی‌نیازی از فعالیت نیروهای انسانی و طبقات اجتماعی مختلف، معمولاً تقاضا برای مشارکت مدنی و دموکراتیک را برنمی‌تابد. از این‌رو، سخن از اقتدارگرایی، سخن از دولت رانتیر است. از آنجاکه دولت رانتیر خود را فراتر از طبقات اجتماعی می‌بیند و در برابر آنها پاسخگو نیست، رانت را نه بر مبنای سطح تولید و فعالیت نیروهای انسانی بلکه براساس اراده سیاسی خود توزیع می‌نماید و از این‌رو، ناگزیر به سمت اقتدارگرایی میل می‌کند. سلطه دودمانی دولت

در پادشاهیهای نفتی عربی بیش از هر عامل دیگری توضیح می‌دهد که چرا چاههای نفتی این رژیمها، دوستانه تقدیم غرب می‌شوند.^{۲۲}

براساس مدل ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی، اقتدار رژیمهای عربی منطقه از نوع اقتدار سنتی است که چهار جنبه دارد: ۱. جنبه پدرسالاری^(۱) که بر اعتبار گروههای شاهی در جامعه عرب و خاندان عرب تأکید می‌نماید؛ ۲. جنبه مشورتی^(۲) که نقش سنت را در جامعه قبیله‌ای عرب برجسته می‌کند؛ ۳. جنبه اسلامی^(۳) که شامل تفسیرها و دریافتهای اخلاقی برای اعمال حاکمیت در رهنامه اسلامی است؛ و ۴. جنبه زمین‌دار^(۴) که با مقوله اقتصاد سیاسی ارتباط پیدا می‌کند و نقش و اقتدار طبقه نجیب‌زادگان و اشراف برجسته می‌گردد.^{۲۳}

البته، پایه‌های سنتی اقتدار در منطقه به‌ویژه کشورهای عربی در حال حاضر تضعیف و متزلزل شده است و در عوض، انواع اقتدار عقلانی - قانونی در حال شکل‌گیری است. کشورهای عربی خاورمیانه، گاهی اوقات عناصر اقتدار سنتی و عقلانی را با هم ترکیب می‌کنند، به‌طوری‌که از یک‌سو، اطاعتها مبتنی بر عنصر سلطنت، مذهب، قومیت و فئودالیسم است و از سوی دیگر، تحت تأثیر ایدئولوژیهای غربی، از اقتدار مبتنی بر اراده مردم نیز سخن گفته می‌شود.^{۲۴} مطالعات امروزی درخصوص سیاستهای داخلی جهان عرب بر «دموکراتیک‌شدن» استوار است، به‌طوری‌که حکومتهای غیردموکراتیک یا آنهایی که هنوز دموکراتیک نیستند، در مقوله اقتدارگرایی گنجانده می‌شوند.^{۲۵} در این نوع پژوهشها، از قطعیت و حتمیت زوال پادشاهیهای عربی کمتر سخن گفته شده و بیشتر از ضرورت انتقال از وضعیت اقتدارگرایی به وضعیت دموکراسی بحث به‌میان آمده است. از سوی دیگر، گذار از اقتدارگرایی به دموکراتیک‌شدن کشورهای منطقه لزوماً با انقلاب همراه نیست و مستلزم زوال و پادشاهیهای منطقه نخواهد بود. در واقع،

1. Patriarchal Dimension
2. Consultative Dimension
3. The Islamic Dimension
4. The Feudal Dimension

بقا و دوام پادشاهیهای منطقه خود می‌تواند نشانه‌ای برای گذار تدریجی به نظم سیاسی لیبرال باشد.^{۲۶} به بیان دیگر، گذار از اقتدارگرایی به معنی لیبرال کردن نظامهای پادشاهی خاورمیانه است که ثمره آن، به ضرورت سقوط تخت سلطنتی نیست بلکه افزایش قدرت نهاد پارلمان و کاهش قدرت سلطنت خواهد بود. گریگوری گاوز تصریح می‌کند که اگر ما بخواهیم دموکراسی در عربستان سعودی را در آینده به‌طور سحرآمیز به‌وجود آوریم، به احتمال زمینه را برای بنیادگرایی اسلامی فراهم خواهیم کرد. از این‌رو، لیبرال‌سازی سیاسی چند سال طول می‌کشد.^{۲۷} به‌علاوه، می‌توان بین لیبرال کردن سلطنت و اقتدار عقلانی - قانونی یک ملازمه منطقی برقرار کرد؛ یعنی به هر میزان که سلطنت، لیبرال شود و اقتدار آن به نفع نهاد پارلمان کاهش یابد، به همان میزان اقتدار عقلانی در مناسبات سیاسی تقویت می‌گردد.

دموکراسی و نظامی‌گری

یکی از چالشهای پیش‌روی دموکراسی در خاورمیانه با تأکید بر تحولات عراق، نظامی‌گری (میلیتاریسم) آمریکایی است که از آن تحت‌عنوان «چالش برون‌منطقه‌ای» یاد می‌کنیم. حقیقت امر این است که منطقه خاورمیانه در طول دو دهه گذشته بین‌المللی‌تر شده است؛ یعنی دامنه حضور و دخالت نیروهای خارجی به‌ویژه آمریکا در فرایند تصمیم‌گیریها گسترش یافته است.^{۲۸} مهم‌ترین پرسشی که بر پیشانی تحولات خاورمیانه با تأکید بر مدل عراق نقش می‌بندد این است که آیا دموکراسی را می‌توان با توسل به شیوه‌ها و سازوکارهای نظامی محقق ساخت؟ در پاسخ به این پرسش دو رویکرد اساسی را باید مورد توجه قرار داد: رویکرد اول این است که هرگونه تلاش برای تحقق دموکراسی در جهان عرب و از جمله عراق، نه تنها مقرون به شکست و ناکامی است، بلکه به یک جریان ضد آمریکایی تبدیل خواهد شد. سیاستمداران آمریکایی، به‌ویژه جرج دبلیو بوش برای حمله نظامی به عراق سه موضوع را مستمسک قرار داده بودند: مبارزه علیه تروریسم،

کشف و انهدام سلاحهای کشتار جمعی و ایجاد یک مدل دموکراسی در عراق. بدیهی است که شعار مبارزه با تروریسم در کنار حمایت آشکار از تروریسم اسرائیل بهویژه در ترور رهبران جنبش حماس (شیخ یاسین و عبدالعزیز رنتیسی) اعتبار خود را از دست داده است. از سوی دیگر، فقدان سلاحهای کشتار جمعی در عراق موجب شد که بوش بر دلیل تراشی‌های دموکراتیک خود بیفزاید. «بنابراین، تنها بهانه واشنگتن برای توجیه مداخله و حضور نظامی، به ارمغان آوردن دموکراسی برای مردم عراق است و البته این یک دروغ بزرگ است، اما دروغی که می‌توانیم بگوییم».^{۲۹}

از سوی دیگر، این ادعا که ایجاد دموکراسی در عراق پس از صدام، کار آسانی است که همه مشکلات خاورمیانه را یک شبه حل خواهد کرد، ادعای درستی نخواهد بود. زیرا عراق از مشکلاتی جدی رنج می‌برد که مسئله استقرار «دموکراسی کارکردی»^{۳۱} را بسیار دشوار می‌نماید.^{۳۰} در واقع، ایده انتقال دموکراسی به خاورمیانه، سرابی بیش نیست.^{۳۱} در این رویکرد، فرض بر این است که سیاستمداران آمریکایی مدت طولانی است که با آنچه به‌نام معضل دموکراسی خوانده می‌شود، کلنجار می‌روند.^{۳۲} به‌علاوه، برخی با انتقاد شدید از نظامی‌گری آمریکا در منطقه، از خودجوش بودن دموکراسی سخن می‌گویند و معتقدند که دموکراسی، ارگانیک است و قابل جوش خوردن از بیرون نیست.^{۳۳} آدام گارفینکل، تحلیلگر تحولات خاورمیانه، تلاش برای استقرار دموکراسی در عراق را به چند دلیل ناکام می‌داند: ۱. گزینه‌های قابل قبول‌تر و عملی‌تری به‌جای دموکراسی در عراق وجود دارند که بهتر می‌توانند ثبات کشور را تأمین نمایند (به این گزینه‌ها خواهیم پرداخت)؛ ۲. به‌طور کلی، عراق آمادگی لازم برای پذیرش دموکراسی را ندارد؛ ۳. بافت اجتماعی این کشور بیش از اندازه پاره‌پاره و پراکنده است؛ ۴. گذار به دموکراسی در عراق پرمخاطره خواهد بود و از این‌رو، نهادهای دموکراسی به‌ویژه شکل فدرال آن، با شکست روبه‌رو خواهد شد؛ ۵. دموکراسی در عراق حکم میوه خامی را دارد که باید با گذشت زمان پخته گردد.^{۳۴}

آزمون دشوار دموکراسی در خاورمیانه با نظامی‌گری در عراق آغاز شده است و بوش پروژه دموکراسی در این کشور را با فرایند اصلاحات در سایر کشورهای عربی منطقه مرتبط ساخته است، یعنی سرنوشت فعالان دموکراسی در هر نقطه از جهان عرب، به موفقیت دموکراسی در عراق بستگی دارد. اما تلاشهای آمریکا معطوف به این است که بیشتر کمکهای فنی به دولت و مردم عراق عرضه شود، به‌جای اینکه توزیع قدرت سیاسی مورد توجه قرار بگیرد.^{۲۵} از این‌رو، یکی از چالشهای عراق، نیل به یک شکل پایدار از «لیبرال دموکراسی» است.^{۲۶} توجه به این نکته ضروری است که دموکراسی اصیل^(۱) ممکن است در عراق شکل بگیرد، اما این به‌معنی مشروع‌بودن مداخله نظامی آمریکا نخواهد بود.^{۲۷} آنانی که از امتناع دموکراسی در عراق سخن می‌گویند، دو بدیل را به‌جای دموکراسی پیشنهاد می‌کنند: یک الیگارشسی انجمنی که جامعه متفرق عراق را یک‌پارچه نماید؛ و یا یک دیکتاتوری جدید. البته این گزینه‌ها خوشایند نیستند، اما ایالات متحده باید واقع‌گرا باشد؛ زیرا پس از مداخله نظامی، تنها این گزینه‌ها می‌توانند مانع هرج‌ومرج شده و ثبات عراق را تضمین نمایند.^{۲۸}

الف. الیگارشسی انجمنی: یکی از گزینه‌های پیشنهادی برای شکل حکومت عراق، چیزی شبیه رژیم حامد کرزای در افغانستان است. در این شکل، الیگارشسی حاکم همه گروههای اصلی قومی، مذهبی و جغرافیایی را در قالب یک حکومت ملی گردهم می‌آورد. البته نباید انتظار داشت که چنین شکلی به‌معنی دقیق کلمه کثرت‌گرا (پلورالیستیک) باشد. آزمون این گزینه دشوار خواهد بود؛ زیرا از آنجاکه رژیم صدام حسین، بسیاری از رهبران قومی و مذهبی عراق را از بین برد، عراق امروز فاقد اقلیتهای قومی نیرومند است. البته رهبران کرد و رهبران مذهبی استثناء هستند و می‌توانند جمعیت و پیروان خود را نمایندگی کنند. فرض بر این است که حتی اگر یک الیگارشسی هم تشکیل شود، نمی‌تواند کل جمعیت عراق را نمایندگی کند. علاوه بر این، نتیجه فوری تحمیل یک الیگارشسی

شکلی از جنگ‌سالاری خواهد بود؛ یعنی مراکز قدرت هر کدام سعی می‌کنند که سلطه و کنترل خود را بر سرزمین تثبیت و تحکیم نمایند و این در نهایت به جنگ و هرج و مرج کشیده خواهد شد.^{۳۹}

ب. یک دیکتاتوری جدید: بدیل دیگر دموکراسی در عراق این است که دیکتاتور جدیدی جای صدام را بگیرد. این گزینه علاوه بر اینکه برای مردم عراق مطلوبیت ندارد، عملی هم نیست؛ زیرا عوامل و کارگزاران قدرت پس از سقوط صدام آنقدر ضعیف و ناتوان شده‌اند که نمی‌توانند بدون حمایت یا مداخله دایمی ایالات متحده قدرت را حفظ نمایند. به هر حال این گزینه که دیکتاتور دیگری به جای صدام بنشیند، نسخه جدیدی از خود صدام به دست می‌دهد. حتی تحت رهبری دیکتاتور جدید در عراق ممکن است زمینه‌های ظهور رادیکالیسم اسلامی و ضد آمریکایی همانند مصر و عربستان سعودی فراهم شود.^{۴۰}

رویکرد دوم این است که دموکراسی در عراق هم امکان‌پذیر است و هم یک ضرورت منطقه‌ای به شمار می‌رود. فرض بر این است که اگر دموکراسی در عراق استقرار یابد، دامنه آن به سرتاسر منطقه خاورمیانه و نیز فراتر از منطقه گسترش پیدا خواهد کرد. بزرگ‌ترین دستاورد دموکراسی در عراق، تضمین صلح منطقه‌ای است و از این رو بین صلح و امنیت بین‌المللی و دموکراسی هم پیوند منطقی و استواری وجود دارد. شایسته ذکر است که دموکراتیزاسیون در حال حاضر به مثابه سیاستی برای ایالات متحده است تا به موجب آن، چالش‌های ضد آمریکایی و «رادیکالیسم» مسلمانان در منطقه خاورمیانه را خنثی نماید.^{۴۱} به نظر می‌آید که سیاست ایالات متحده در گذشته بر پایه سکوت نسبت به دموکراسی در منطقه استوار بوده است و این نوع سکوت، بر محاسبه و سنجش دقیق میزان پایداری حکومت‌های منطقه و مشروعیت آنها دلالت داشته است، اما امروز به دلیل رشد ملی‌گرایی قومی، مذهبی و ایدئولوژیک و نضج بنیادگرایی اسلامی در منطقه،^{۴۲} سیاست آمریکا دچار تحول و دگرگونی گردیده است، به طوری که منافع کلان منطقه‌ای و جهانی خود را با ادعای دموکراسی‌خواهی حفظ می‌نماید. از این رو، تحت فشار قرار دادن

کشورهای منطقه؛ از جمله، عربستان و کویت برای قن دادن به خواسته‌های دموکراتیک در این راستا تحلیل می‌گردد. بنابراین، سخن از دموکراسی در عراق، تأمل برانگیز است. البته با تمرکز بر منافع کلان منطقه‌ای ایالات متحده که شامل حفظ و پاسداری از امنیت اسرائیل، تضمین دسترسی مطمئن به پتروشیمی خلیج فارس، مبارزه با تروریسم، مبارزه با گسترش سلاحهای کشتار جمعی و حمایت از سرمایه‌گذاریهای آمریکا می‌شود، ارتباط منافع یادشده را با ادعای دموکراسی‌خواهی کشف خواهیم کرد. طرح «خاورمیانه بزرگ» آمریکا که دربرگیرنده محورهای سیاسی، اجتماعی، آموزشی و اقتصادی است، در راستای حفظ منافع کلان ایالات متحده ارزیابی می‌گردد. برای مثال، در محور سیاسی ترغیب به دموکراسی و حکومت‌های شایسته، تقویت حقوق بشر و انتخابات آزاد در دستور کار قرار دارد، یا در محور اقتصادی، طرح سرمایه‌گذاری برای رشد، طرح تجارت آزاد و تأسیس مناطق آزاد تجاری و پیوستن به سازمان تجارت جهانی گنجانده شده است.^{۲۳}

برخی رؤسای جمهور سابق آمریکا به‌ویژه کلینتون راهبرد لیبرالسیون محدود یا اصلاحات سیاسی محدود را اتخاذ کرده بودند؛ زیرا از منظر آنان رشد بی‌رویه دموکراسی رادیکالیسم را در منطقه تقویت می‌نمود. کلینتون به سه دلیل از اصلاحات سیاسی محدود در جهان عرب حمایت می‌کرد: ۱. به‌طور کلی کلینتون از علاقه‌اش به گسترش دموکراسی به‌عنوان یک هدف اصلی در سیاست خارجی سخن می‌گفت. ایالات متحده حمایت‌های مهمی را از کشورهای اروپای شرقی و آمریکای لاتین که در حال گذار از اقتدارگرایی بودند، مبذول داشته و به تشویق ملل در آفریقا و آسیا جهت پذیرش دموکراسی می‌پرداخت. از این‌رو، امکان ندارد که ایالات متحده منطقه خاورمیانه را از دایره تلاش برای ساخت دموکراسی جهانی خارج سازد؛ ۲. پایان جنگ سرد رویکردها را تغییر داد، به‌طوری‌که ایالات متحده دولتهای عربی مهمی مانند مصر و مراکش را مورد توجه خاص قرار داد تا به‌عنوان سپر‌هایی علیه گسترش نفوذ شوروی سابق در خاورمیانه عمل نمایند؛ ۳. عنصر اساسی دیگر در رفتار سیاست خارجی کلینتون، موقعیت سیاسی حاکم بر ملل

عربی از اوایل دهه ۱۹۹۰ بود. زیرا رژیمهای عربی با مشکلات اجتماعی و اقتصادی زیادی روبه‌رو بودند، مطالبات عمومی برای حقوق بشر روبه افزایش بود، و جنبشهای اسلامی مخالف به‌طور روزافزون گسترش می‌یافت. از این‌رو، کشورهایی مانند الجزایر، اردن و یمن انتخابات با نظام چندحزبی برگزار کردند و حضور احزاب مخالف در پارلمان به رسمیت شناخته شد. در مراکش و قطر فضای رسانه‌ای بازتری فراهم آمد.^{۴۴}

با تأمل در رفتار سیاست خارجی آمریکا از دوره جرج دبلیو بوش می‌توان سه راهبرد اصلی را مورد شناسایی و دقت قرار داد: سکونت نسبت به آموزه دموکراسی در خاورمیانه؛^۲ حمایت از اصلاحات سیاسی محدود و طرح شعار حقوق بشر در منطقه؛ و^۳ اجرای پروژه دموکراسی در خاورمیانه بزرگ. برخی از تحلیلگران بر این باورند که خیلی از کشورهای منطقه تلاش می‌کنند تنها احساس مشارکت را در جامعه به‌وجود آورند، بدون آنکه انتقال حقیقی قدرت به مردم مورد نظر باشد. از این‌رو، باید توجه داشت که «لیبرالسیون کنترل‌شده» که فقط زمینه را برای تشکیل نهادهای شبه‌دموکراسی^(۱) فراهم می‌کند، «دموکراتیزاسیون» قلمداد نمی‌شود.^{۴۵} با تأکید بر رویکرد دوم (امکان دموکراسی در عراق)، این پرسش اساسی طرح می‌شود که چه قابلیت‌ها و ظرفیتهایی برای تحقق دموکراسی در عراق متصور است؟ برای پاسخ به این پرسش ابتدا باید پیشینه و ظرفیت تاریخی کشور را در این زمینه مورد توجه قرار داد. با وجود رژیم استبدادی صدام حسین، از منظر تاریخی نهادهای دموکراتیک در این کشور خیلی بیگانه نیستند. در دوران پادشاهی هاشمی (۱۹۵۸-۱۹۲۱)، یک نظام پارلمانی قالب‌ریزی شده بر مبنای نظام استعماری بریتانیای کبیر پذیرفته شده بود؛ احزاب سیاسی حتی در موضوع اپوزیسیون فعالیت می‌کردند و معمولاً با تساهل و مدارا با آنها رفتار می‌شد، مذاکرات پارلمانی اغلب در فضای باز و بانشاطی صورت می‌گرفت و به قانون‌گذاران اجازه داده می‌شد که بدون ترس از مجازات وارد مذاکرات شده و حتی علیه دولت رأی بدهند. دامنه این شکل از

1. Quasi-Democracy Institutions

تکثرگرایی حتی به حوزه مطبوعات عراق هم گسترش یافته بود، به طوری که قبل از انقلاب ۱۹۵۸، ۲۳ روزنامه مستقل در بغداد، موصل و بصره منتشر می شد، هر چند دولت معمولاً جلوی افراطی گری مطبوعات را می گرفت و به طور کوتاه مدت ممنوعیت سیاسی را تجویز می نمود. از سوی دیگر، برای حصول اطمینان بیشتر از تاریخ سیاسی عراق باید توجه داشت که تاریخ این کشور به ویژه بعد از انقلاب ۱۹۵۸، انباشته از اقتدارگرایی، قوم گرایی و خشونت های قومی - فرقه ای شناخته می شود.^{۴۶}

علاوه بر این، عراق در مقایسه با سایر کشورهای عربی منطقه خاورمیانه از ظرفیتهای مناسبی برای گذار به دموکراسی برخوردار است. برخی شاخصهای دموکراسی در عراق مانند سطح سواد، درجه تحصیلات مردان نسبت به زنان و اصل شهرنشینی را می توان با بسیاری از کشورهایی که در فرایند گذار از اتوکراسی به دموکراسی توفیقاتی را کسب نموده اند؛ مانند بنگلادش، کنیا و بولیوی مقایسه کرد. عراق در مقایسه با سایر کشورهای عربی در کنار ثروت نفتی فراوان، پتانسیل کشاورزی عظیمی دارد. همچنین از حقوق دانان برجسته و پزشکان متخصص و شخصیت های علمی فراوانی برخوردار است.^{۴۷} یکی از مدلهایی که سیاستمداران آمریکایی برای «دموکراتیک شدن» عراق تجویز نموده اند و در قانون اساسی موقت هم گنجانده شده است، نظام فدرالیسم به شمار می رود. تنوع قومی، فرقه ای و مذهبی که میان کردها، اعراب و ترکمن ها و نیز میان شیعه و سنی مشاهده می شود، ضرورت استقرار یک دموکراسی پایدار و استوار بر بنیان فدرالیسم را نشان می دهد.^{۴۸} از منظر آمریکایی ها، عراق دموکراتیک باید ساخت فدرال داشته باشد. در عراق فدرال، فرض بر این است که بغداد و دیگر مناطق جغرافیایی باید به طور مساوی از قانون اساسی پاسداری نمایند. از این رو، در قانون اساسی موقت عراق، نظام فدرال بر پایه حقایق جغرافیایی و تاریخی و نه عنصر قومیت، نژاد و مذهب استوار است.^{۴۹} این تفکر که باید استقلال و اتونومی کردها را بار دیگر به رسمیت بشناسیم بدون اینکه بر سرزمین خود به عنوان یک واحد جغرافیایی در ساختار فدرال کنترل اساسی داشته باشند، با شکست

روبه‌رو خواهد شد. شاخص قراردادادن عنصر قومیت یا مذهب یعنی واحد کردها در شمال، واحد شیعه در جنوب و واحد سنی در مرکز حتی ممکن است به پاک‌سازی قومی یا پاک‌سازی مذهبی منجر شود.^{۵۰} از این‌رو، با ملاحظه مجموعه تنوعات قومی، مذهبی و نژادی می‌توان مطلوب‌ترین شکل اداره عراق را دموکراسی جامعه‌گرایانه^(۱) دانست.^{۵۱}

قانون اساسی موقت عراق که برای دوره انتقالی تدوین شده است، مقرر می‌دارد که تا اوایل سال ۲۰۰۵ انتخابات عمومی در کشور برگزار شود و دولت موقت برآمده از این انتخابات، کار تشکیل مجلس مؤسسان را برای تدوین قانون اساسی دائمی به‌عهده خواهد داشت.^{۵۲} برخی معتقدند مطابق تنویرهای سیاسی، استقرار دموکراسی پایدار در عراق همانند هر جامعه سیاسی دیگری نیازمند وجود یک طبقه متوسط توسعه‌یافته است که از آن به‌عنوان طبقه بالنده و پیشرو نام برده شود. البته بعد از گذشت ۱۲ سال از اعمال تحریمها و قتل‌عام طبقات اجتماعی گوناگون توسط رژیم صدام حسین، هنوز یک طبقه متوسط با تحصیلات عالی در عراق حضور دارند که می‌توانند بنیاد زندگی مدنی - دموکراتیک را بسازند.^{۵۳} با توجه به رویکردهای دوگانه در این بخش که یکی از امتناع دموکراسی و دیگری از امکان ضرورت دموکراسی در عراق سخن می‌گوید، می‌توان بین آنها پیوندی برقرار کرد، بدین‌صورت که استقرار دموکراسی در عراق سریع و آسان نخواهد بود و در عین‌حال، غیرممکن هم نیست. آنچه مسلم است، اینکه دموکراسی با قرائت آمریکایی امکان استقرار پیدا نخواهد کرد. تحولات اخیر عراق به‌ویژه گسترش موج مخالفتها با حضور اشغالگران دلالت بر آن دارد که مسئله امکان رشد جنبشهای قومی - مذهبی ضد آمریکایی در عراق و حتی خاورمیانه را نباید از نظر دور داشت. به همین دلیل است که برخی تحلیلگران تحولات خاورمیانه معتقدند که در شرایط کنونی، ایالات‌متحده باید عقلایی عمل کند؛ یعنی با قرار دادن مسئله عراق در متن دستور کار مجموع عمومی و به‌ویژه قطعنامه‌های سازمان ملل، زمینه اجماع بین‌المللی را برای حل و فصل مخاصمات

فراهم نماید تا هم رهبران گروه‌های عراقی و هم همسایگان این کشور احساس کنند که اجماع به‌دست آمده بعد جهانی دارد نه اینکه در پرتو سیاست واشنگتن گرد هم آمده‌اند.^۴ در پایان، پیام مهم دیگری از تحولات خشونت‌آمیز عراق می‌توان دریافت، اینکه نظامی‌گری در عراق نه تنها روبه کاهش نمی‌گراید بلکه همچنان به قوت خود باقی است و به تناسب شرایط سیاسی کشور، امکان توسعه و گسترش دامنه آن نیز وجود دارد. از این‌رو، عراق به اصطلاح دموکراتیک، باید همچنان سایه سنگین نظامی‌گری را بالای سر خود داشته باشد.

از سوی دیگر، استقرار دولت موقت عراق و انتخابات رییس جمهوری سنی و نخست‌وزیر شیعی، صرف‌نظر از ورود به ماهیت این گزینش‌ها، پیش‌نیاز استقرار یک نوع «دموکراسی جامعه‌گرایانه» تلقی می‌گردد و مهم‌تر اینکه حضور اقتدارآمیز شیعیان در تحولات عراق به رسمیت شناخته شده است. از این‌رو ایاد علاوی، نخست وزیر دولت موقت، فعالیت خود را با دریافت فرامین مذهبی و توصیه‌های سیاسی از سوی مراجع شیعه به‌ویژه آیت‌الله سیستانی آغاز نموده است و این خود دلالت بر اعتبار شرعی و قانونی دولت موقت می‌کند. البته مخالفت شدید برخی گروه‌های افراطی شیعه منسوب به مقتدی صدر با دولت موقت به‌عنوان دولت دست‌نشانده آمریکا و نیز هم‌سویی آنان با گروه‌های شبه‌نظامی وابسته به ابومصعب الزرقاوی که متحدالقاعده شناخته شده است، خود یکی از چالش‌های اساسی به‌شمار می‌آید. به همین خاطر، به‌نظر می‌آید که عراق امروز بیشتر متأثر از تحولات درونی خود است، به‌ویژه آنکه دیپلماسی جدید آمریکا در راستای فعال‌سازی دولت موقت در رویارویی با گروه‌های شبه‌نظامی قلمداد می‌شود. برگزاری کنگره ملی عراق و مذاکره سیاسی برای پایان بخشیدن به حضور شبه‌نظامیان هوادار مقتدی صدر در نجف در همین راستاست. بنابراین، عراق امروز برای نیل به دموکراسی پایدار با سه چالش اساسی روبه‌رو است: ۱. بازگرداندن امنیت؛ ۲. پاسداری از وحدت ملی؛ ۳. تعیین یک نقش مناسب و فعال برای اسلام در زندگی عمومی. شایان ذکر است که برگزاری انتخابات آزاد

و مردمی تا اوایل سال ۲۰۰۵ می‌تواند موجبات گذار مسالمت‌آمیز از چالش‌های یادشده را فراهم نماید. در واقع، یکی از مسئولیتهای سنگین دولت موقت برگزاری انتخابات در عراق و تقویت و گسترش فرایندهای سیاسی در کشور است. از این‌رو، اگر دولت موقت قادر باشد که گروه‌های شبه‌نظامی را وادار نماید تا در قالب گروه‌های فعال سیاسی قرار بگیرند، از توفیقات آن به‌شمار می‌رود. به عبارت دیگر، تبدیل شبه‌نظامیان به فعالان سیاسی اپوزیسیون تا اندازه زیادی می‌تواند فرایندهای دموکراسی را تسریع و تسهیل نماید.

پیش‌نیازهای دموکراسی در خاورمیانه

وقتی از پیش‌نیازهای دموکراسی در خاورمیانه سخن گفته می‌شود، دو مشکل اساسی پیش‌رو قرار می‌گیرد: اول، این‌گونه تصور نشود که نقطه عزیمت این بحث، خاستگاه آمریکایی دارد و گفتگو درباره دموکراسی به نوعی با قرائت دموکراسی آمریکایی آمیخته می‌گردد. در واقع، باور به آموزه‌های دموکراسی، باوری متفاوت و متمایز از روایت تناقض‌آمیز (پارادوکسیکال) آمریکا از دموکراسی در خاورمیانه است. باید آموخت که جدای از اینکه دموکراسی به دستاویزی برای سیاستمداران آمریکایی بدل گشته است، رسم و سلوک به‌ترزیستن و اندیشیدن است و این، مقتضای حفظ کرامت انسانی در جامعه سیاسی است. شاید به همین مناسبت باشد که یکی از صاحب‌نظران تحولات خاورمیانه، از زوال تفکر سیاسی در خاورمیانه سخن می‌گوید و بر دو عامل تکیه می‌نماید: یکی، ایده‌آلیسم افراطی، و دیگری تفکر غیرکاربردی.^{۵۵} مشکل دوم این است که پیش‌نیازهای دموکراسی در خاورمیانه باید مستند به شرایط تاریخی و فرهنگی هر کشوری باشد، اما در اینجا بر موقعیت و وضعیت خاص کشورهای اسلامی منطقه تأکید شده است. به‌طور کلی، حداقل چهار شرط برای استقرار و نهادینه‌سازی دموکراسی در خاورمیانه با تأکید بر وضعیت خاص جوامع اسلامی مورد نیاز است:

۱. نوسازی مفاهیم دینی: هنگامی که از نوسازی و یا به عبارتی روزآمد کردن مفاهیم

و آموزه‌های دینی سخن گفته می‌شود، به معنی الگوبرداری از اصلاحات مذهبی که در قرن ۱۶ میلادی در اروپای مسیحیت ظهور کرده بود، نمی‌باشد؛ زیرا رفرم مذهبی در محیط خاص و تحت شرایط خاصی رخ می‌دهد و قابل تکرار یا همانندسازی در مذهب دیگر نیست. از این‌رو، باید فرایند جدیدی از تغییر در نگرشهای مذهبی اسلام را که با مدرنیزاسیون ارتباط داشته باشد، تجربه نمود. به موجب این فرایند، مسلمانان باید از تعصبات و جزمیات مذهبی دست بردارند و آموزه‌های دینی را با فهم عقلانی سازگار نمایند. نوسازی آموزه‌های دینی، در واقع همان تجهیز به فهم عقلانی است. از سوی دیگر، «ایمان» در جهان امروز، سوژه‌ای از انتخاب فردی است و نه یک تعهد و تکلیفی که بر همه اعضای جامعه تحمیل شده باشد. برخی از متفکران مسلمان معاصر معتقدند که در دنیای جدید، نیاز به نگرشها و رویکردهای مذهبی جدید احساس می‌شود.

علی عبدالرازق تصریح می‌کند که خلافت و حکومت بخشی از خط‌مشی‌های دینی نیست و باید در این حوزه‌ها به احکام مبتنی بر عقل و تجارب ملتها و قواعد سیاسی عمل نماییم. وی معتقد است که «سلاطین به اسم دین، استبداد را حاکم کردند و مردم را در فهم دین در تنگنا قرار دادند و خشکاندیشی را بر آنها روا داشتند».^{۵۶} محمد طالبی و محمد خرفی، از پژوهشگران در حوزه نظام سیاسی اسلام، معتقدند که «باید بین اصول مذهبی و قواعد فقهی و حقوقی تفکیک و تمایز قایل شد».^{۵۷}

محمدرشید رضا، یکی دیگر از نظریه‌پردازان اهل سنت، در تفسیر آیه «و امرهم شوری بینهم» تأکید می‌کند که نظام سیاسی با دگرگونی احوال امت دچار تحول و دگرگونی می‌شود و نمی‌توان برای نظام سیاسی احکام معینی که در هر حال و همه زمانها و مکانها ثابت باشد، وضع نمود.^{۵۸} حمید عنایت، یکی از اهداف این‌گونه تجددخواهی‌ها و نوگرایی‌ها را هماهنگ‌سازی رهنمودهای دین با موازین عقل و مقتضیات جهان جدید می‌داند.^{۵۹}

۲. پذیرش حاکمیت قانون: مسلمانانی که در قرن ۱۹ به اروپا مسافرت کرده بودند،

پایبندی اروپایی‌ها را به قوانین از نزدیک مشاهده کردند. این‌گونه مشاهدات موجب شد که برخی از آنها این‌گونه تصور کنند که جوامع اروپایی، مسلمان بودند بدون آنکه از اسلام آگاهی و شناخت داشته باشند. از منظر غربی‌ها، بنیادگرایان اسلامی ادعا می‌کنند که تنها راه قانون‌مداری، اجرای شریعت است، حال آنکه مفهوم مدرن «حاکمیت قانون» مفهومی شفاف‌تر و کاربردی‌تر است و در برابر قدرت مطلقه و خشونت‌آمیز دولتها قرار می‌گیرد.^{۶۰} بنابراین، سخن از حاکمیت قانون ویژگی جوامع مدرن به‌شمار می‌آید و انتظار می‌رود که کشورهای منطقه خاورمیانه به‌سوی حاکمیت قانون پیش بروند. حاکمیت جهانی قانون، تعادل و توازن را میان منافع کشورهای اسلامی و اصول جهانی به‌وجود می‌آورد و راه را برای تحقق آموزه‌های دموکراتیک هموار می‌سازد.

۳. رشد فرهنگ سیاسی مدنی: یکی از مهم‌ترین پیش‌نیازهای دموکراسی در خاورمیانه را باید در عنصر فرهنگی جستجو کرد. فرهنگ سیاسی، مجموعه نگرش‌ها و ارزش‌هایی است که به فرایندها و زندگی سیاسی شکل می‌بخشند و پیرش اساسی این است که چه نوعی از فرهنگ سیاسی مستعد گسترش دموکراسی است؟ و آیا فرهنگ سیاسی خاورمیانه از چنین استعدادی برخوردار است؟ فرهنگ سیاسی دموکراسی ناظر بر جهت‌گیری‌هایی نسبت به سیاست و حکومت است که دربرگیرنده میزان بالایی از آگاهی سیاسی، احساس خودکفایی و توانایی فردی، تمایل به همکاری با دیگران و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های عمومی می‌باشد.^{۶۱} از این‌رو، گذار دموکراتیک دولتها، دو شاخص تحلیلی دارد: ۱. نهادها و فرایندهای سیاسی؛ ۲. ایستارها و ارزشهای شهروندی که به‌نام فرهنگ سیاسی خوانده می‌شود. در شاخص اول بر مکانیسم‌هایی تأکید می‌شود که رهبران سیاسی را پاسخگو می‌نماید و شاخص دوم بر موقعیت زنان و مردان عادی جامعه و نیاز آنان به گسترش ارزشهای مدنی دلالت می‌کند.^{۶۲}

برخی از تحلیلگران معتقدند که با توجه به نارسایی‌های ساختاری و فرهنگ سیاسی اعراب، حداقل تحول در کشورهای عربی منطقه خاورمیانه در چند دهه آینده بعید به‌نظر

می‌رسد.^{۶۳} از این‌رو، دنیای عرب استعداد پذیرش دموکراسی را ندارد. با وجود نشانه‌های تغییر و دگرگونی سیاسی در جهان عرب، فرهنگ عربی ذاتاً استعداد پذیرش دموکراسی کامل را ندارد.^{۶۴} شایسته ذکر است هرگاه سخن از فرهنگ مدنی به‌میان می‌آید، سخن پیرامون جامعه مدنی نیز لازم است. جامعه مدنی مجموعه نهادها و انجمنها و تشکیلات اجتماعی است که فارغ از هرگونه وابستگی به دولت، نقش تعیین‌کننده‌ای در صورت‌بندی قدرت سیاسی دارد.^{۶۵} با تأمل در وضعیت جامعه مدنی در منطقه، به این نکته پی می‌بریم که برخی نهادهای جامعه مدنی از جمله احزاب سیاسی در حال شکل‌گیری هستند. همچنین وجود بیش از ۳۵۰۰۰ سازمان غیردولتی (NGO) در شش کشور عربی نه تنها ساختار دولتی را به چالش کشیده است، بلکه بدیل‌های کارآمدی برای احزاب سیاسی به‌شمار می‌آیند.^{۶۶} ظهور گروه‌های روشنفکری در خاورمیانه که به ضرورت مصلحان لیبرال هستند، یکی از مهم‌ترین گروه‌های جامعه مدنی به‌شمار می‌آیند که می‌توانند در آینده نزدیک دولتهای اقتدارطلب منطقه را به چالش بکشند.^{۶۷} یکی از نشانه‌های تغییرات دموکراتیک در خاورمیانه، تن دادن حکومتها به‌ویژه سران عربی به فرایندهای دموکراتیک است. اعلام برگزاری انتخابات شوراهای شهری و به رسمیت شناختن حق رأی زنان در کشور عربستان، در واقع اولین لرزه در خاورمیانه به‌شمار می‌رود؛ زیرا برگزاری انتخابات هر چند که ممکن است عادلانه و آزاد نباشد، امواجش می‌تواند به سرتاسر منطقه گسترش یابد. علاوه بر این، تصمیم ریاض برای برگزاری انتخابات با عنایت به اینکه دولت سعودی محافظه‌کارترین دولت در بین کشورهای عربی است، می‌تواند نقطه آغازی برای تحت فشار قرار دادن خیلی از کشورهای عربی باشد.^{۶۸}

۴. رشد اقتصادی: یکی از شرایط توفیق دموکراسی، رشد اقتصادی است. خیلی از چالشهای پیش‌روی دموکراسی در خاورمیانه از واقعیتهای اقتصادی ریشه گرفته‌اند که در ادبیات توسعه دموکراتیک در جهان معاصر اهمیت فراوان دارد.^{۶۹} در واقع، یکی از عوامل اصلی برای تأمین ثبات و گسترش دموکراسی، توسعه اقتصادی به‌شمار می‌رود.

حتی این گونه ادعا می‌شود که شمار بیشتر کشورهای که در دهه ۱۹۹۰ شرایط اقتصادی مساعد برای دموکراتیک‌شدن پیدا کردند، از خاورمیانه و شمال آفریقا سر برآوردند.^{۷۰}

اگرچه مطالعات گوناگون به شکل تجربی ارتباط منطقی میان رشد اقتصادی و دموکراسی را به تصویر می‌کشد، باید توجه داشت که این ارتباط، شکل خطی و مطلق ندارد و ممکن است کشوری دموکراتیک باشد، بدون آنکه دارای منابع اقتصادی زیادی باشد و یا با وجود منابع اقتصادی فراوان، غیردموکراتیک ارزیابی شود.^{۷۱} آنچه که درخصوص تحولات منطقه خاورمیانه اهمیت بیشتری پیدا می‌کند، خروج از وضعیت اقتدارگرایی است؛ زیرا انتقال سریع از اقتدارگرایی به سمت جوامع باز فرصت‌های اقتصادی بهتری را فراهم می‌نماید.^{۷۲} از این‌رو، در صورتی که هیچ‌گونه رشد اقتصادی محقق نشده باشد، نمی‌توان افق روشنی از تحقق و توفیق دموکراسی را انتظار داشت، حتی اگر بقیه شرایط فرهنگی، سیاسی و حقوقی هم حاصل باشد.^{۷۳} بنابراین، پیش‌نیازهای تحقق دموکراسی در خاورمیانه در چهار سطح قابل تحلیل و ارزیابی هستند؛ دینی، حقوق، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی. در سطح دینی، از رابطه اسلام و دموکراسی و نیز نوسازی مفاهیم دینی سخن گفته شد. سطح حقوقی شامل هنجارپذیری رژیم‌های منطقه و رفتارهای حکومتی است. پذیرش حاکمیت قانون تنها راه رویارویی با اقتدارطلبی‌هاست. در سطح سیاسی و فرهنگی، نیاز به یک گذار فرهنگی و تربیت مدنی برای خواستن تغییرات دموکراتیک احساس می‌شود، و در سطح اقتصادی، نیاز به اقتصاد چندپایه است تا چشم‌انداز پیشرفت را در شرایط گوناگون زندگی نشان دهد.

نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر، تلاش شده است که مهم‌ترین چالش‌های دموکراسی در خاورمیانه مورد شناسایی و تحلیل قرار بگیرد. از یک‌سو دموکراسی حقیقی افق روشنی را برای خاورمیانه می‌گشاید و از سوی دیگر، دموکراسی‌سازی آمریکایی این افق را تاریک

می‌سازد، به‌طوری‌که با تأکید بر مدل عراق می‌توان این‌گونه داوری کرد که دموکراسی به‌عنوان گوهری در صدف جامعه بشری تبدیل به یک کالای تجاری و مصرفی گشته است. از این‌رو، می‌توان از «شیء‌گونه‌گی دموکراسی» سخن گفت؛ یعنی با هزمونی سیاسی و نظامی آمریکا بر منطقه خاورمیانه، دموکراسی جوهر و هویت خود را از دست داده است و به‌عبارتی، «تک‌ساحتی» شده است. باید آموخت که ساحت دموکراسی فقط سیاست نیست، بلکه دموکراسی ساحت‌های فکری، فرهنگی، اقتصادی و حقوقی هم دارد. برای رهایی از شیء‌نگریستن به دموکراسی باید آن را در همه ساحت‌ها و حوزه‌ها به تجربه و آزمون گذاشت. دموکراسی هم یک مبنای فلسفی برای حیات اجتماعی است و هم رسم و سلوک بهتر زیستن است.

از سوی دیگر، در نوشتار حاضر چالشهای دموکراسی به دو دسته اصلی تقسیم شده است: دسته اول، چالشهای درون‌زا یا به‌عبارتی چالشهای درون منطقه‌ای هستند که بخشی از این چالشها را باید در فقدان تعامل منطقی میان اسلام و دموکراسی جستجو کرد. استقرار دموکراسی از یک‌سو نیازمند به تمهید بسترهای اعتقادی و فرهنگی است و از سوی دیگر، باید به قرائتهایی از دین پناه جست که دموکراسی را به‌مثابه یک تجربه موفق و ارزنده جامعه بشری در راستای استیفای حقوق شهروندی قلمداد نمایند. در حقیقت، به تجربه گذاشتن دین در عرصه‌های بشری با دموکراسی تسریع و تسهیل گردد. بخش دیگر چالشهای درون منطقه‌ای را ناشی از ساختار حکومتها و ماهیت حاکمیت معرفی کردیم. دسته دوم، چالشهای برون‌زا و به‌عبارتی «چالشهای برون منطقه‌ای» هستند. در این راستا در پژوهش حاضر، از پارادوکس دموکراسی و نظامی‌گری در عراق سخن به‌میان آمد. در واقع، به همان نسبت که قرائتهای دینی ناسازگار با دموکراسی ما را به مقصد نمی‌رساند، قرائت نظامی‌گری از دموکراسی نیز؛ یعنی قرائتی که به‌موجب آن هرگونه توسل به زور و اقدام نظامی به بهانه حفظ حقوق بشر و دفاع از حاکمیت ملتها مشروع جلوه می‌شود، منطقه خاورمیانه را بحرانی‌تر می‌سازد.

1. Muqtadar Khan, "Putting The American in American Muslim," at: www.brook.edu/ 7. 9. 2003.
2. Jamie Glazov, "Is Democracy in The Middle East Possible?" at: www.Frontpage Mag.com. Septembe 26. 2002.
3. Mark Tessler, "Islam and Democracy in The Middle East." *Comparative Politics*, 2002, p. 339.
4. Ed.Larry Diamond and Marc Plattner, *The Global Divergence of Democracies*, London: The Johns Hopkins University Press. 2001, p. 37.
۵. ساموئل هانتینگتون، موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۱، ص ۳۳۷.
6. Mark Tessler, op. cit., p. 340
۷. پاسخ تفصیلی به این پرسش را در کتاب زیر جستجو نمایید:
Larbi Sadiki, *The Search for Arab Democracy Discourses and Counter-Discourses*, Columbia University Press. September 1, 2003.
8. Ed. Larry Diamond and Marc Plattner, op. cit., p. 40.
9. Jodi Louws, "Islam, Democracy, and The Rentier State," at: www.globalengagement.org. May 30. 2003.
10. Mark Tessler, op. cit., pp. 348-349.
۱۱. برای مطالعه بیشتر در خصوص پژوهشهای موردی دموکراسی در خاورمیانه به منابع زیر رجوع شود:
- Mark Tessler, op. cit., pp. 350-351.
- Yesim Arat, Ahmad Ashraf, Amatzia Baram, William Harris and Heath W. Lowry, "Challenges to Democracy in the Middle East," at: www.markuswiener.com/April.10.2004.
12. Ed. Larry Diamond and Marc Plattner, op.cit., pp.40-41.
13. Ibid., p. 44.
14. Ibid., p. 46.
15. Jamie Glazov, op. cit.
16. Ed. Larry Diamond and Marc Plattner, op. cit., p.44.

17. Ibid., p. 45.

18. Ibid., pp. 45-46.

19. Michael Herb, *All in the Family: Absolutism, Revolution and Democracy in the Middle Eastern Monarchies*, Albany: State University of New York Press, 1999, p. 1.

20. Mark Tessler, op. cit., p. 338.

۲۱. ترقی‌گرایی ناظر بر این معنی بوده که در پیشبرد برنامه‌های رشد اقتصادی، حکومت باید نقش محوری داشته باشد و حتی محرومیت از برخی حقوق سیاسی و کم‌اهمیت جلوه دادن آزادیهای سیاسی از مستلزمات ترقی‌گرایی است. «سنت‌گرایی نو» یعنی حکام منطقه با گزینش برخی سنتهای اجتماعی و مذهبی، از آنها برای تحکیم پایه‌های قدرت خود استفاده می‌کنند. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

جیل کریستال، «اقتدارگرایی و مخالفانش در جهان عرب»، ترجمه کورش نظرنیا، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال ۳، شماره ۱، زمستان ۱۳۷۵، صص ۶۶-۶۵

22. Michael Herb, op. cit., p. 3.

23. Michael C. Hudson, *Arab Politics: the Search for Legitimacy*, New Haven and London: Yale University Press, 1977, pp. 83-84.

24. Ibid.

۲۵. جیل کریستال، «اقتدارگرایی و مخالفانش در جهان عرب»، پیشین، ص ۴۴.

26. Michael Herb, op. cit., p. 1.

۲۷. در خصوص بقا یا زوال پادشاهیهای عربی خاورمیانه رجوع کنید به:

- Michael Herb, op. cit., pp. 9-10.

۲۸. محمود سریع‌القلم، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بلزینی نظری و پارادایم ائتلاف، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹، ص ۸۴.

29. Naomi Klein, "Democracy and Robbery," at: www.Guardian.co.uk/February 10. 2004.

30. Daniel L. Byman and Kenneth Pollack, "Iraq's Coming Democracy," at: www.NDOL.org/blueprint Magazine/ April 15. 2003.

31. Marina Ottaway, Thomas Carothers, Amy Hawthorne, Daniel Brumberg, "Democratic Mirage in the Middle East," at: www.Ceip.org/october 20. 2002.

32. Amy Hawthorne, "Do We Want Democracy in the Middle East?" at: www. Ceip.org/April 14. 2004.

33. Jamie Glazov, "Is Democracy in the Middle East Possible," op. cit.
34. Daniel L. Byman and Kenneth M. Pollack, "Democracy in Iraq," *The Washington Quarterly*, Summer 2003, p. 120.
35. Tamara Cofman Wittes, "Arab Democracy. American Ambivalence," at: www.brook.edu/ 2.23.2004.
36. Jodi Louws, "Islam, Democracy and the Rentier State," op. cit.
37. Naomi Klein, "Iraq's Democracy Window," at: www.Morphizm.com/February 10. 2003.
38. Daniel L. Byman and Kenneth M. Pollack, "Democracy in Iraq," op. cit., p. 120.
39. Daniel L. Byman and Kenneth Pollack, "Iraq's Coming Democracy," op. cit.
۴۰. برای مطالعه بیشتر در خصوص بدیل‌های دموکراسی در عراق رجوع شود به:
- Daniel L. Byman and Kenneth M. Pollack, "Democracy in Iraq," op. cit., pp. 120-123.
41. Muqtedar Khan, "Prospects for Muslim Democracy: The Role of U.S. Policy," at: www.ijtihad.org.
۴۲. درباره خیزش ملی‌گرای مذهبی و بنیادگرایی اسلامی به منابع زیر رجوع شود:
- Mark Juergensmeyer, "The World Wide Rise of Religious Nationalism," *Journal of International Affairs*, Summer 1996, pp. 1-20.
- Johan D. Vander Vyver, "Religious Fundamentalism and Human Rights," *Journal of International Affairs*, Summer 1996, pp. 21-40.
۴۳. برای دسترسی به متن کامل (طرح «خاورمیانه بزرگ آمریکا» رجوع شود به: روزنامه شرق، ویژه‌نامه نوروز ۱۳۸۳، ص ۲۰).
44. Amy Hawthorne, "Do We Want Democracy in the Middle East?" op. cit.
45. Tamara Cofman Wittes, op. cit.
46. Adeed I. Dawisha and Karen Dawisha, "How to Build a Democratic Iraq," *Foreign Affairs*, May/June 2003, p. 1.
47. Daniel L. Byman and Kenneth M. Pollack, "Democracy in Iraq," op. cit., pp. 124-125.
48. Adeed I. Dawisha and Karen Dawisha, op. cit., p. 1.
۴۹. در شورای حکومت انتقالی عراق، شیعیان ۱۴ کرسی (۴۰ درصد) را به خود اختصاص می‌دادند اما حدود ۶۰

درصد جمعیت کشور را دارند. اهل سنت، ۱۳ کرسی (۳۷ درصد) حال آنکه بین ۱۵ و ۲۰ درصد جمعیت را دارند. کردهای سنی، ۵ کرسی (۱۴ درصد) در صورتی که فقط ۶ درصد جمعیت عراق را دارند. اقلیت سنی ترکمن، ۲ کرسی، مسیحی‌های Assyrians، یک کرسی داشته و مسیحی‌های Chaldeane، هیچ کرسی نداشتند.

50. Adeed I. Dqwishah and Karen Dawisha, op. cit., p. 2.

51. Leonard J. Hochberg and James D. Hardy, "Creating Democracy in Iraq," at: www.zianet.com/nmiri/june 19.2003.

۵۲. در قانون اساسی موقت عراق تصریح شده است که در رأس دولت عراق، یک رئیس جمهور قرار دارد که همراه مشاورانش کشور را اداره می‌کند. رئیس جمهور باید مشاوران خود را با توجه به وزن و نقش گروه‌های مذهبی و ملی انتخاب نماید. البته قانون اساسی دایمی عراق شیوه این گزینش را تعیین می‌کند. همچنین اسلام به‌عنوان دین رسمی کشور شناخته شده است اما اسلام تنها منبع قانون‌گذاری نخواهد بود.

53. Adeed I. Dawisha and Karen Dawisha, op. cit., p. 6.

54. Daniel L. Byman and Kenneth M. Pollack, "Democracy in Iraq," op. cit., p. 133.

۵۵. محمود سریع‌القلم، «شناخت خلیج فارس در قالب میانی نظری خاورمیانه‌شناسی»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۹۸-۹۷، مهر و آبان ۱۳۷۴، صص ۳۹-۳۸.

۵۶. علی عبدالرازق، اسلام و میانی حکومت، ترجمه محترم رحمانی و محمدتقی محمدی، تهران: نشر سراسی، چاپ اول، ۱۳۸۲، صص ۲۸۸-۲۸۷. علی عبدالرازق با تفکیک میان رسالت و حکومت، این ایده را تقویت می‌کند که حکمرانی پیامبر مقوله‌ای خارج از چارچوب رسالتش بوده است.

57. Ed. Larry Diamond and Marc Plattner, op. cit., p. 47.

۵۸. داود فیروزی، نظام سیاسی و دولت در اسلام، تهران: انتشارات سمت، چاپ اول، بهار ۱۳۸۲، ص ۱۴۳.
۵۹. حمید عنایت، شش گفتار درباره دین و جامعه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۱۱ به نقل از داود فیروزی، پیشین، ص ۱۳۸.

60. Ed. Larry Diamond and Marc Plattner, op. cit., p. 48.

۶۱. حسین بشیریه، (آموزش دانش سیاسی (میانی علم سیاست نظری و تأسیسی)، تهران: مؤسسه نگاه معاصر: چاپ سوم، ۱۳۸۲، ص ۳۳۳.

62. Mark Tessler, op. cit., p. 338.

۶۳. محمود سریع‌القلم، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، پیشین، ص ۸۴.

64. Amy Hawthorne, "Do We Want Democracy in the Middle East?" op. cit.

۶۵. حسین بشیریه، پیشین، ص ۳۲۴.

66. "Democracy in The Arab World- Challenges, Achievements, Prospects (excerpt)," at: www.idea.int/publications/arab-world/April 2004.

67. Tamara Cofman Wittes, op. cit.

68. Kenneth M. Pollack, "Saudi Arabia's Big Leap," at: www.brook.edu/16.10.2003.

69. Jodi Louws, "Islam, Democracy and The Rentier State," op. cit.

۷۰. ساموئل هانتینگتون، پیشین، صص ۲۴۵-۲۴۲.

۷۱. پاولو سرجیو، «روند تحکیم دموکراسی در کشورهای در حال توسعه»، ترجمه اسفندیار غفاری نسب و جهانگیر جهانگیری، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۴۱-۱۴۲، خرداد و تیر ۱۳۷۸.

72. Muqtedar Khan, "Prospects for Muslim Democracy: The Role of U. S. Policy," op. cit.

73. Larry Diamond and Marc Plattner, Ed. op. cit., p. 48.

